۷

ما **شکيبا** بوديم .

و اين است آن کلامى که ما ر ا به تمامى

وصف مى تو اند کرد...

ما شکيبا بوديم .

به شکيبايىِ بشکه يى بر گذرگاهى نهاده ؛

که نظاره مى کند با سکوتى دردانگيز

خالى شدن سطل ها ى زباله ر ا در انباره ي خويش

و انباشته شدن ر ا

از انگيزه هاى مبتذلِ شادىِ گربه گان و سگانِ بي صاحبِ کو ى ،

و پوزه ي ر ه گذر ان ر ا

که چون از کنارش مى گذرند

به شتاب

در دست مال هايى از درون و برون بشکه پلشت تر

پنهان مى شود.

□

ا ى محتضر ان

که اميد ى وقيح

خون به رگ هاتان مى گرد انَد!

من از زوال سخن نمى گويم

]يا خود از شما ـ که فتح زوال ايد

و وحشت هاى قرنى چنين آلوده ي نامرادى و نامردى ر ا

آن گونه به دنبال مى کشيد

که ماده سگى

بو ى تندِ ماچه گي اش ر ا. ] ـ

من از آن اميدِ بي هوده سخن مى گويم

که مرگِ نجات بخشِ شما ر ا

به امروز و فرد ا مى افکَنَد :

« ـ مسافر ى که به انتظار و اميدش نشسته ايد

از کجا که هم از نيمه ي ر اه

بازنگشته باشد؟ »